

وقتی وارد دانشگاه شدی، یا موقع کنکور، به چه شغلی فکر می‌کردی؟

قبل دانشگاه هم من در حوزه طراحی مشغول به کار بودم، منتهی طراحی گرافیک و به شکلی پراکنده تر. اما در پس ذهنم شغل آینده‌ام به گونه‌ای دیگر در همین حوزه مدیا یا رسانه تعریف می‌شد. خودم را یک فعال یا مدیر رسانه، تصویر می‌کردم که شاید سمت دولتی و صداوسیما پی‌دا کند و شاید هم رؤیای دوران دبیرستانم که ساختن یک iptv یا رسانه اینترنتی بود، محقق شود...

از ابتدا به داشتن یک مدیای مستقل یا یک شبکه اجتماعی فکر می‌کردم و رؤیایم را داشتم. اما در یک بازه‌ای نگاهم به طراحی فقط مهارتی برای کسب درآمد و گذران زندگی بود. هویت شغلی‌ام را در یک پست رسانه‌ای و تا حدی سیاسی تعریف می‌کردم، ولی به مرور و به ویژه پس از ازدواج باید به یک کار سفت می‌چسبیدم و مجدانه برایش وقت می‌گذاشتم. این باعث شد با همان تخصص اندکم در طراحی شروع به کار کنم و بعدتر با انتخاب گرایشم در حوزه طراحی رابط کاربری مسیر کاری‌ام را ادامه بدهم. این طور از پراکندگی به یک تصمیم مهم و رضایت بخش رسیدم.

داشتن رویکرد خلاقانه چه نقشی در پیشرفت

شغلی‌ات داشت؟

دو چیز در این مسیر من را خیلی کمک کرد. یکی همین تفکر خلاق یا تفکر نقاد بود؛ طرز فکری که دوست داشت وضع موجود را تغییر دهد و مدام ایده‌ای را برای بهبود تخیل کند؛ ذهنی که بن‌بست‌ها را بر نمی‌تابید و آزادی و خلاقیت را به عنوان دواصل برای تغییر وضع کنونی به وضع مطلوب به عنوان ارزش‌های اصلی دنبال می‌کرد.

مورد دیگر باور به تکنولوژی و اهمیت آن بود. از ابتدای مسیر خبرهای مرتبط به تکنولوژی شاخک‌های من را تیز می‌کرد و من به اخبار تکنولوژی علاقه‌مند و مشتاق بودم. تماشای هر هفته برنامه «به روز» در جمعه‌ها و دنبال کردن مکتوبات مرتبط، کمک کرد که نوآوری جزو باورهای من باشد و بتوانم به قدرت این دو در زندگی باور پیدا کنم.

ایده‌های خلاقانه وقتی به یک خروجی می‌رسند، آن موقع نوآوری اتفاق افتاده است. تو در کاری که داری، باید هر روز ایده خلاقانه داشته باشی و خروجی نوآورانه ارائه کنی. ایده‌ها ته نمی‌کشند؟ اصلاً چنین فرایندی چطور ممکن می‌شود؟

به نظرتان آدمی که هر روز زندگی می‌کند، آیا تجربه جدیدی برایش رخ نمی‌دهد؟ به نظرم همان‌طور که زندگی پیش می‌رود و تکنولوژی رشد می‌کند و ما و جهانمان بزرگ‌تر می‌شویم، ایده‌هایمان نیز رشد می‌کنند و تازه می‌شوند و تازه می‌مانند.

پیش می‌آید که هر هنرمند یا آفریننده‌ای احساس کند دیگر ایده‌ای ندارد و ذهنش به بن‌بست رسیده یا اصطلاحاً آرت‌بلاک شده است، ولی به نظرم آگه خودمان را به جریان بسپاریم و با اکنون خودمان درگیر باشیم نه اینکه غصه گذشته و ترس آینده درگیرمان کند، می‌توانیم از این بن‌بست‌های نمادین خارج شویم. دیدن و تماشای آثار همتایان می‌تواند کمک کند ما از دالان پیچیده ذهنمان بیرون بیاییم و با جهان‌های دیگر روبه‌رو شویم و ذهن خلاقمان را آزاد کنیم. مورد آخر هم وجود فراغت در زمان‌های روزانه است. داشتن زمان‌های مشخص برای فراغت و پرداختن به چیزهای دلخواه‌مان است که کمک می‌کند به آرت‌بلاک مبتلا نشویم.

